

# آواز ستاره ها

نویسنده: مهرداد کورش نیا

آدم های نمایش:

ستاره	دختری بیست و دو ساله
شهلا	خواهر ستاره، سی ساله
اردلان	مردی پنجاه و دو ساله
امید	مردی سی ساله
شهاب	پسری بیست چهار ساله

صحنه اول:

- اردلان: چیه؟ تو فکری؟  
ستاره: هیچی.  
اردلان: چی؟  
ستاره: هیچی. (سکوت)  
اردلان: باز با شهلا دعوات شده؟  
ستاره: شهلا، لیلا.  
اردلان: سر چی؟  
ستاره: .....  
اردلان: نمی خوای بگی؟  
ستاره: ها؟  
اردلان: پرسیدم باز با شهلا دعوات شده؟  
ستاره: نه.  
اردلان: پس چی؟  
ستاره: هیچی.  
اردلان: حرفت شده؟  
ستاره: موضوع این نیست.  
اردلان: بهم بگو.  
ستاره: چی رو؟  
اردلان: چته؟  
ستاره: فقط یه اسم.  
اردلان: یه اسم؟  
ستاره: آره.  
اردلان: نمی فهمم.  
ستاره: لیلا.  
اردلان: باهاش دعوات شده؟  
ستاره: ندیدمش تا حالا.  
اردلان: تلفنی؟  
ستاره: نه، فقط ازش چند تا عکس و نامه دیدم.  
اردلان: می گی چی شده یا نه؟

- ستاره: اذیتت نمی کنه؟
- اردلان: چی؟
- ستاره: خاطرات خیلی دور.
- اردلان: گوش می دم.
- ستاره: لیلا کیه؟
- اردلان: چی؟
- ستاره: چرا تا حالا چیزی نگفتی؟
- اردلان: منظورت چیه؟
- ستاره: چند سالش بود اون موقع؟
- اردلان: کی؟
- ستاره: لیلا.
- اردلان: لیلا، تو رفته بودی تو اتاق من؟ رفته بودی تو اتاق من؟ دارم ازت می پرسم رفته بودی تو اتاق من؟
- ستاره: خب، آره.
- اردلان: برو بیرون....گفتم برو بیرون.
- ستاره: چی شده مگه؟
- اردلان: حق نداشتی.
- ستاره: خودت گفتی هر موقع خواستم پیام بالا.
- اردلان: حق نداشتی وارد زندگی خصوصی من بشی.
- ستاره: باز بود در اتاق.
- اردلان: باید سیم خاردار می کشیدم.
- ستاره: حالا مگه کیه لیلا؟
- اردلان: اسمش رو نیار.
- ستاره: لیلا!!
- اردلان: خفه شو.
- ستاره: من فقط گفتم لیلا.
- اردلان: چیزی نگو.
- ستاره: کسی نمی تونه مجبورم کنه که حرف نزنم.
- اردلان: تنهام بذار..... برو بیرون.
- ستاره: خودت گفتی خسته شدم از این سی سال تنهایی.
- اردلان: نباید می رفتی سراغ وسایلم.
- ستاره: همش چند تا عکس بود و نامه.
- اردلان: دوست نداشتم ببینیشون.

ستاره: اونم یه دختر بود مٲِ من.  
اردلان: مٲِ هیچکی نبود.  
ستاره: پس چرا تنهات گذاشت؟  
اردلان: بسه.  
ستاره: یه دلیلی داشته.  
اردلان: گفتم بسه.  
ستاره: چرا از من مخفیش می کنی؟ مرده؟... زندانیش کردن؟  
اردلان: تقصیر من نبود.

- امید: سگ برینه به قبر پدرت. آخه صد تومن، صد تومن تا سر شب باید جمع کنی، اونوقت یه قرتی اینجوری گه بزنه به زندگیت؟
- شهلا: (از آشپزخانه) خیلی داغون شده؟
- امید: تا نصف صندوق عقب جمع شده. حداقل باید دو هفته بخوابه.
- شهلا: فدای سرت. مقصر که نبودی؟ طرف خسارت می ده؟
- امید: بیمه خسارت می ده. پونزده روز علافی و سگ دو زندش چی؟
- شهلا: جونت سلامت. حالا طوری نشده که!! پیشونیت زیاد درد نگرفت؟
- امید: یه خورده ورم کرده.
- شهلا: می خوای کمپرس آب سرد برات بیارم.
- امید: قربون دستت. سرم درد می کنه.
- شهلا: یه سیتی اسکن می رفتی.
- امید: نه بابا. مال جر و بحث با اون قرتی پاچه ور مالیده اس. دختر اومده پایین، عوض عذر خواهی، می گه: نمی تونی راه بری لاک پشت؟! منم یه نگاه به بغل دستیش انداختم، دیدم شمبل قوتیه فهمیدم دنیا دست کیه. گفتم منم اگه لاو می ترکوندم، جای گاز و ترمز یادم می رفت. پسره از اونا که یه من ژل مالیدن به سرشون، قیافه اشون هم مٹ تازه از حموم در اومده ها بشه، با اون لباسا که به تنشون زار می زنه، اومده می گه: آقا لطفاً درست صحبت کنین. گفتم، جمع کن نکبت. وقتی سوار ماشین خانم می شی، صدای دیش دیش ضبط تون تا دو تا چهار راه اون ورتر می ره. هر و کرتون رو همه دارن تماشا می کنن، جنابعالی حواست کجاست که خانم نصف ماشین ما رو کرده قاب دستمال؟ دختره انتر موبایلش رو در آورده، نشسته تو ماشین زنگ می زنه، انگار نه انگار.
- شهلا: ماشینش چی بود؟
- امید: ازدواج فامیلی..... ماتیز.
- شهلا: اونم گارانتی داره دیگه. ککش هم نمی گزید.
- امید: گرانتی چیه؟ پدر سگ مصبش با یه ماگزیم اومد. فکر کنم باباهه خودش رو تکون بده ازش میلیون میلیون بریزه.
- شهلا: خوش به حالشون. از کجا میارن؟
- امید: سر قبر بابای من.
- شهلا: ماشین رو چی کار کردی؟
- امید: گذاشتم صافکاری.

شاهلا: حدافل تو این پونزده روز بیشتر سر بزَن، دیگه بهونه کار رو نداری.

امید: وسط روز که تو توی آرایشگاهی. خواهرتم خونه اس.

شاهلا: ستاره که بچه نیس.

امید: یه فنتیا راحت نیستم.

شاهلا: شام که می مونی.

امید: نه. عباس اینا میان پیشم. یه خنکی نداری؟

شاهلا: نمی تونی کنسلش کنی؟

امید: شب رو؟

شاهلا: بهش زنگ بزَن.

امید: نمی شه.

شاهلا: فردا صبح کجایی؟

امید: صافکاری.

شاهلا: سمت بازار نمی ری؟ یه خورده وسیله می خوام.

امید: بده ستاره بگیره.

شاهلا: نمی خوام ستاره بره.

امید: زیاده؟

شاهلا: شاید خودم برم.

امید: مگه نمی ری سالن؟

شاهلا: بعدش می رم.

امید: چیه باز زدین به تیپ هم؟

شاهلا: هیچی خودم می رم.

امید: مگه ستاره خونه نیس؟ بده بره دیگه.

شاهلا: خوشم نمی یاد بره تو اون محیط.

امید: تو که می گفتی طفل نیس.

شاهلا: قضیه من با اون فرق داره. اونجا همشون گرگن.

امید: همچین ستاره هم آهوی یه ساله نیس. صد تا مٹ مارو تشنه می بره لب جوب، هلاک بر می گردونه. تو چقدر ساده ای!

شاهلا: از کجا انقدر مطمئنی؟

امید: من ندونم کی بدونه؟

شاهلا: چی رو مثلاً؟

امید: هیچی.

شاهلا: تو یه منظوری داری.

امید: ول کن بابا، چه منظوری؟

- شاهلا: تو همین جوری حرف نمی زنی.
- امید: بی خیال.
- شاهلا: بگو.
- امید: کاری نداری؟
- شاهلا: امید باز من یه چیزی پرسیدم!!!!
- امید: غلط کردم آقا جون. ببخشین. ما از اولشم بچه فیروز بهرام بودیم.
- شاهلا: می گم چرا راجع به ستاره.....همش زیر سر این رفیقت عباسه.
- امید: واسه چی پای اون رو وسط می کشی؟
- شاهلا: گناه کرده بهش جواب رد داده؟
- امید: اولاً جواب رد به اون نداده، به من داد. دوماً اصلاً ربطی به این قضیه نداره.
- شاهلا: چرا، از اون موقع تو یه جورایی می خوای مارو بچزونی.
- امید: من رو سننه که ستاره با این بچه قرتیا می پره. عباس چش بود؟
- شاهلا: حساب تو با این جماعت فرق داره. سرت تو کار خودته. اشتباهی با اینا بُر خوردی. منم می فهمم این دلیل نمی شه ستاره تو رو با هر بی سر و پاییی توی یه کفه ترازو بذاره.
- امید: حالا رفقای ما شدن بی سر و پا؟
- شاهلا: من حاله از این آدما به هم می خوره. خودتم خوب می دونی. صد دفعه بهت گفتم دوست ندارم با اینا بگردی، می فهمی؟
- امید: چطور حرفای ما جرز لای دیواره، مال شما طلا کاری تو قاب؟
- شاهلا: تو چی گفتی که من نکردم؟
- امید: خودت بهتر می دونی.
- شاهلا: چی رو؟
- امید: این جوجه ماشینیا که مدل به مدل با خانم بُر می خورن به ما ربط نداره. ولی دوستای ما به عالم و آدم ربط داره؟
- شاهلا: من گفتم راجع به خودم بگو.
- امید: خب اونم خواهرته. ریخت و پاشش تو همین خونه اس. چطور به تو ربطی نداره؟
- شاهلا: باز شروع نکن. به من و تو چه ربطی داره که اون می خواد چه جوری زندگی کنه؟
- امید: من خوش ندارم این قرتی ها تو این خونه حشر و نشر داشته باشن.
- شاهلا: می گی چیکار کنم؟
- امید: وقتی دِفِش به زوزه بیفته با صافکاری و نقاشی چیزی حل نمی شه.
- (ستاره از در ورودی وارد می شود)
- شاهلا: سلام.
- ستاره: سلام....
- (ستاره به اتاقش می رود. شاهلا و امید در حال ایستاده اند)

- امید: چیه؟ یه جووری نگاه می کنی انگار من نوکرتم.
- شهلا: امید.....(آرام) تو با من مشکل داری یا با ستاره؟
- امید: هیچ کی بابا. ولش کن.
- شهلا: فردا میای دنبالم؟
- امید: اگه تونستم.
- شهلا: صبح منتظرتم.
- امید: ببینم چی می شه.
- شهلا: پیرهن ات رو درست کن. اگه وقت داری وایسا یه اتو برات بزنم...امید.
- (امید خارج می شود. ستاره از اتاق پشتی وارد می شود)
- ستاره: چیه باز زدین به تیپ هم؟
- شهلا: این پسر قرتییه اومده بود.
- ستاره: کی؟
- شهلا: همون که با موتور فیلم میاره.
- ستاره: رضا. گرفتی ازش؟
- شهلا: گذاشتم تو اطاق. ببینم این قبلا اومده تو خونه؟
- ستاره: چطور؟
- شهلا: من گفتم نمی دونم فیلمای هفته رو ستاره کجا گذاشته، گفت می ذاره تو کاور اون پیرهن سفیده توی کمد. چشم گرد شد. بعد انگار سوتی داده باشه گفت خودشون قبلا گفتن.
- ستاره: خودم گفتم. مگه عیب داره؟
- شهلا: ببین اون جووری که اون پسر خاله بازی در می آورد و آدرس می داد، یعنی صد دفته خودش از سر کمد فیلمارو برداشته.
- ستاره: خانم مارپل، حالا فکر می کنی سر نخ کجاس؟
- شهلا: اینم پُر جدیده؟
- ستاره: بی خیال.
- شهلا: پول فیلمارم نمی گیره نه؟
- ستاره: غلط کرده. خودش گفت؟
- شهلا: آره.
- ستاره: مادر روحانی حالا نمی شه اعتراف نگیری از اون جوون بدبخت.
- شهلا: آخه این آدمه؟
- ستاره: من مطمئنم اورانگوتان نیس.
- شهلا: یه دفته دیگه بگی می زنم تو دهنتا.
- ستاره: ببخشید.
- شهلا: زهر مار. به این خرمگس بگو دیگه نمی خواد فیلم بیاره. می فهمی؟

- ستاره: وا !!!! اون بدبخت چه گناهی کرده؟
- شهلا: مگه تو فیلم نمی خواهی؟ می گم امید هر هفته برات بیاره.
- ستاره: نه تورو خدا رحم کن. نذار زنده زنده کباب شیم.
- شهلا: اداش رو در نیار.
- ستاره: خدا و کیلی، تو خودت از فیلمایی که امید میاره چیزی می فهمی؟
- شهلا: اون سلیقه اش اینجوریه دیگه.
- ستاره: به خدا همین دو هفته پیش اون فیلم خفن سه رنگ کریشچوفسچی اصلاً چیزی فهمیدی؟ امید رو اگر ول می کردی می خواست خودش رو کباب کنه. من می گم بیشتر می خواد کلاس بذاره.
- شهلا: قرمزش خیلی قشنگ بود. امید توضیح می داد، می فهمیدم.
- ستاره: فکر کنم تو بیشتر از رنگش خوشت اومده. نه به خدا، مثلاً اون فیلم چی بود عکاسه هی چلپ عکس می گرفت، بعد می برد و ظاهر می کرد؟ عکسارو بزرگ می کرد. یه جنازه دختر توی عکسا بود، نبود؟ آخر فیلم مٹ دیونه ها همه وایستاده بودن توپ بدمینتون بازی می کردن. انگار نه انگار، ادای دیوانه هارو در می آوردن.
- شهلا: پس چطور جلوی امید ادای پروفیسورها رو در می آوردی؟
- ستاره: به خاطر اینکه پررو نشه، فکر نکنه با هالو طرفه.
- شهلا: تو که راست می گی؟
- ستاره: نه فقط تو راست می گی جیگر؟
- شهلا: گفتم اداش رو در نیار.
- ستاره: امروز اومده بود اینجا؟
- شهلا: غروب اومده بود. دو تا جینم آورد.
- ستاره: **مه.** من هی می گم این پسره خیلی با معرفت، تو بگو نه. حیف نیس؟ (به سمت اتاق می رود برای پیدا کردن) نه به خدا حیف نیس هی می شینی پشت پسر مردم صفحه میزاری؟ حالا کجاس؟
- شهلا: بی خود نگرد. قایم کردم، این چیزا از دست تو امون نداره.
- ستاره: این امید خیلی ماهه، اگه بدت نیاد خودم دفه بعد که از این چیزا آورد یه ماچش می کنم که دفه دیگه دو برابر بیاره.
- شهلا: غلط می کنی.
- ستاره: ایناها جوننی! خیلی خفنی به مولا.
- (شهلا شیئی را به سمت او پرتاب می کند).

«صحنه تاریک است. شهاب با شمعی در دست وارد می شود. ستاره یک فنجان به شهاب می دهد.»

- ستاره: بیا.
- شهاب: انگشتم بزن. گفتم انگشت. نگفتم آرنج. بده من... اُ...عجب.
- ستاره: خب.
- شهاب: صبر کن.
- ستاره: بگو دیگه.
- شهاب: یه کشتی برات می بینم. کشتی خیلی خوبه...ولی ساحل نداره.
- ستاره: یعنی چی؟
- شهاب: یعنی سفر. یعنی برو.
- ستاره: دیگه چی؟
- شهاب: یه لکه آبی هم هس.
- ستاره: آبی؟
- شهاب: آره، ولی کوچیک.
- ستاره: اینکه مال رنگ فجنونه خاک برسر.
- شهاب: باشه، خودش نشونه اس. آرامش، یعنی یکی توی زندگیت هس که می تونه تو رو به آرامش برسونه، خواهش می کنم....
- ستاره: خفه شو. دیگه چی؟
- شهاب: خواهش می کنم... اُ... این چیه؟
- ستاره: چی؟
- شهاب: این. بین انگار شبیه جیناس.
- ستاره: جینا؟
- شهاب: همون اردکه توی کارتون پینوکیو هی نصیحت می کرد؟
- ستاره: مسخره. بدش من. تو هم با این فال گرفتنت. ولت کنم، این تو باغ وحش راه می ندازی.
- شهاب: نه تو خودت نگاه کن.
- ستاره: این اردکه؟
- شهاب: من که نیستم.
- ستاره: دیوونه!

- شهاب: خواهش می‌کنم. شرمنده می‌کنید.
- ستاره: از خیرش گذشتم.
- (ستاره لامپ را روشن می‌کند)
- شهاب: واسه چی چراغ رو روشن می‌کنی؟ ولی وجداناً کسی تو رو نصیحت نمی‌کنه مثلاً همین پیرمرده طبقه بالایی.
- ستاره: اردلان؟ نه بابا.
- شهاب: یعنی هیچکی تورو نصیحت نمی‌کنه؟
- ستاره: چرا، شهلا مخصوصاً از وقتی با این اِنْدِ مرامه دوست شده.
- شهاب: همون درایوره؟
- ستاره: آره مٲ سگ حرفاش رو گوش می‌کنه.
- شهاب: پسره؟
- ستاره: نه بابا شهلا. من نمی‌دونم بعضیا چه جورى انقدر عاشق یه نفر می‌شن؟
- شهاب: فیلمشونه.
- ستاره: نه، جون تو واقعاً دوسش داره.
- شهاب: پسره باحاله؟
- ستاره: یه جورایی آره، ولی من زیاد خوشم نمیاد، باحاله‌ها، ولی خیلی غُده. یه جوریه. فکر می‌کنه خیلی حالیشه، اصلاً شهلا عاشق همین غُده بازی شه.
- شهاب: جالبه‌ها.
- ستاره: چیش؟
- شهاب: دو تا خواهر از یه خانواده، تو انقدر راحتی، اونوقت اون این جورى.
- ستاره: سختگیر نیس خیلی، ظاهرش اینجوریه.
- شهاب: ولی زیاد، باید نبایديه.
- ستاره: آره، خوب.
- شهاب: شهلا متولد چه ماهیه؟
- ستاره: اردیبهشت.
- شهاب: دیدی؟
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: شهلا گاوه.
- ستاره: گاو!!
- شهاب: نخند افتضاس.
- ستاره: شهلايِ بدبخت.
- شهاب: ببین خود اردیبهشتیا مکافاتن، چه برسه به این که گاو هم باشن.
- ستاره: خودت گاوی خره.

- شهاب: نه جون تو احتمالاً سال گاو به دنيا اومده.
- ستاره: چي شد حالا؟
- شهاب: هيچي صبراي خرکي، نه گفتنشون مٲ آب خوردنه، اهل فلسفه بافي و ملق زدن تو کائنات و قرتي بازي هم نيستن. حالا تو حساب کن که اگه تو سال گاو هم متولد شده باشن ديگه چي مي شه!!
- ستاره: جون تو اميد اوران گوتانه.
- شهاب: بايد بير باشه، حالا واقعاً با هم کنار ميان؟
- ستاره: تقريباً. البته شهلا انقدر توداره که اگه اميد کاردم بکنه تو شکمش به روي خودش نمياره.
- شهاب: چند وقته با هم دوستن؟
- ستاره: از وقتي اومديم تو اين خونه، تقريباً يه سال.
- شهاب: بين گاو با بير و بُز اصلاً تفاهم نداره، بيشتري تفاهمش با خروس و خوکه.
- ستاره: شهاب پنجاه و نهيه، چه سالي مي شن؟
- شهاب: چرا من، چرا پنجاه و هفتيا رو نمي گي؟
- ستاره: جون من.
- شهاب: پنجاه و هفتيا اسبن، خوش اندام، با حال، خون گرم، خوش پوش. به آرايش و زيبايشون هم خيلي بها مي دن، بين اسبا عاشق آزادي، دوس دارن تو چراگاهاي بزرگ بچرن و كيف کنن، کسيم روشون پالون نندازه، خيلي كيف مي کنن.
- ستاره: بسه.
- شهاب: به خدا اين خصوصيات اسبه.
- ستاره: خفه شو. من گفتم پنجاه نهيا، خود خاک تو سرت چه جونوري هستي؟
- شهاب: ميمون.

- ستاره: امروز کار نمی کنی؟  
اردلان: نه.  
ستاره: به خودت مرخصی دادی؟  
اردلان: بدنم بی حسه.  
ستاره: به خاطر کلیه هاته؟  
اردلان: از داروهاس.  
ستاره: خسته نمی شی صبح تا شب تو خونه پای این دیگشتری و کتابا؟  
اردلان: وقتی کاری رو دوست داشته باشی ازش خسته نمی شی.  
ستاره: شاید اگه اون اتفاق نیفتاده بود.  
اردلان: همیشه یه اتفاق مسیر زندگی آدم رو عوض می کنه.  
ستاره: مٹ ما که شانس آوردیم و مستأجر شما شدیم.  
اردلان: ببینمت.  
ستاره: چیه؟  
اردلان: خوشگل شدی.  
ستاره: مرسی... اینا چرا اینقدر خط خطیه؟  
اردلان: باید پاکنویس بشه.  
ستاره: می خوای برات بنویسم؟  
اردلان: نه نه. خودم می نویسم.  
ستاره: راستی صد سال تنهایی رو خوندم. خیلی قشنگ بود... کشف یخ...  
اردلان: می دونستم خوشت میاد. آمریکای لاتینیا خیلی بی پدرن!  
ستاره: چطور؟  
اردلان: آستوریاس، خوان رولفو، فوئنتس، بورخس شاهکارن بی پدرا.  
ستاره: همشون مٹ مارکز خوین؟  
اردلان: بعضی هاشون حتی از مارکز هم بی پدرترن، باید بخونی. آدم حسابیاشون هم مکزیکی ان.  
ستاره: باورم نمی شه. فکر می کردم مکزیک کشور فقیر و وحشی ایه.  
اردلان: پس اگه موسیقی شون رو گوش کنی چی می گی؟  
ستاره: اون گیتاریسته هم مکزیکیه ؟  
اردلان: کدوم؟

- ستاره: گیتار من کارگری است.....
- اردلان: ها...ویکتور خارا...نه...می دونی چه جوری کشتنش؟ وقتی پینوشه توی شیلی کودتا کرد اونم با جوونای دیگه دستگیر شد...با تبر هر دو تا دستش رو شکستن، بعدم مجبورش کردن با دستای شکسته یکی از آهنگای معروفش رو بخونه. هنوز آهنگش تموم نشده بود که بستنش به گوله. چقدر وحشی.
- ستاره: خیلی از هنرمندا رو اینجوری کشتن. مثلاً لورکا رو دقیقاً مٹ سگ کشتنش. توی مزارع نیشکر اونقدر دوندنش تا به له له افتاد. بعد هم بستنش به رگبار. تیر خلاصشم...
- ستاره: باز باید بری دیالیز؟
- اردلان: آره.
- ستاره: می خوام منم باهات بیام؟
- اردلان: نه، مرسی.... امروز بیرون نرفتی؟
- ستاره: دیدم باغچه رو صبح آب ندادی، گفتم شاید....
- اردلان: مُردم؟
- ستاره: آخه مام مٹ گُلا اول صبح به صدای شلنگ آب تو عادت کردیم.
- اردلان: عادت، زندگی آدمارو خراب می کنه.
- ستاره: نمی تونی یه کلیه برا پیوند پیدا کنی؟
- اردلان: نمی دونم.
- ستاره: این دفه حتماً باهات میام.
- اردلان: اذیت می شی.
- ستاره: اون روز نباید بدون اجاره می رفتم تو اتاقت.
- اردلان: دیگه گذشته.
- ستاره: تا حالا ندیده بودم انقدر بلند حرف بزنی.
- اردلان: دست خودم نبود.
- ستاره: خاطره خیلی بدی بود؟
- اردلان: خواهرتم صدام رو شنید؟
- ستاره: نه با امید بیرون بود.
- اردلان: قراره با هم ازدواج کنن؟
- ستاره: از امید یه خورده بعیده، ولی شهلا خیلی دوشش داره.
- اردلان: مگه اون دوستش نداره؟
- ستاره: نه، اونم مثل بقیه مرداس.
- اردلان: مگه مردا چه جورین؟
- ستاره: لنگه هم.
- اردلان: مطمئنی همه مٹ همن؟

- ستاره: نه، ولی خیلی کاراشون شبیه همه.
- اردلان: تو چی؟
- ستاره: بعضی وقتا فکر می کنم کاش یه مرد بودم.
- اردلان: خوب؟
- ستاره: اگه یه مرد بودم از اون پدر سوخته هاش می شدم. هر روز با یکی بودم.
- اردلان: ولی همه اینجوری نیستن.
- ستاره: مردایی که خوبن، آدمای ضعیفین، حالم رو بهم می زنن. دوست دارم باهاشون مٹ خودشون رفتار کنم. مردا مٹ بچه ها می مونن. خیلی احمق تر از اونن هستن که فکر می کنن.
- اردلان: پس با این حساب من یه فیل ام.
- ستاره: از اون اهلیاش. همونای که یه دختر هندی سوار گردش می شه.
- اردلان: اتفاقاً بهم میاد.
- ستاره: ولی الان کسی نمی تونه سوارت بشه. تو عکسای قبلیت خیلی چاق تر بودی.
- اردلان: مال این مریضیه.
- ستاره: فقط به خاطر کلیه هاته؟
- اردلان: سن که رسید به پنجاه....
- ستاره: اوایل فکر می کردم سرفه هات مال سیگاره.
- اردلان: سی ساله که نمی کشم. تو دانشگاه که بودیم چند تا چیز خیلی مُد بود.
- ستاره: چند سالت بود اون موقع؟
- اردلان: وقتی اخراج شدم ۲۲ سالم بود، بعد از اون دیگه هیچ وقت لب به سیگار نزدم.
- ستاره: دیگه هیچ وقت ندیدیش؟
- اردلان: از آدمای ترسو خوشش نمی اومد.
- ستاره: ترسو؟
- اردلان: تقصیر من نبود، حتی نداشت توضیح بدم.
- ستاره: شما رو مقصر می دونست؟
- اردلان: آخرین بار از زندان پیغام داد که دیگه اسم من رو نیار.
- ستاره: چرا؟
- اردلان: اونا من رو گول زدن، ترسیدم که بلایی سرش بیارن.
- ستاره: باید بهش می گفتین.
- اردلان: دیگه دیر شده بود.
- ستاره: فهمید کار شماس؟
- اردلان: قرار گذاشتم جزوه ها رو ازش بگیرم... اونوقت.... تقصیر من نبود.
- ستاره: تو لوش دادی؟
- اردلان: من فقط باهاش قرار گذاشتم.

ستاره: چرا اینکار رو کردی؟  
اردلان: تقصیر من نبود.

- شهلا: ستاره دیشب می گفت اونایی که متولد سال ببرن خیلی پر تلاش و رئیس مآبن، مٹ خود ببر.
- امید: اینا همش حرفای صد تا یه غازه.
- شهلا: یعنی قبول نداری که پر جنب و جوش و پر تحرکی؟
- امید: مگه من سال ببرم؟
- شهلا: آره.
- امید: حالا چی شده این انچوچک رفته تو کار این چیزا؟
- شهلا: نمی دونم. ولی دیشب بعد رفتن تو می گفت شهلا این امید یه ببر واقعیه.
- امید: به خاطر دیروز می گه. کره خر، اونم فیلمیه ها، دیروز که اومدم فیلم رو بدم، دم در گفت وقت داری من رو تا ولیعصر برسونی؟ می خوام یه شلوار بخرم. نشون به این نشون که تا ساعت نه راننده شخصی خانم بودم. واسه یه شلوار صد تا مغازه رو زیر و رو کرد. می دونست، منم شاکی شدم. همش فیلم بازی می کرد، جوکای مدل به مدل. تو دلم گفتم تو دیگه بزرگ بشی چی می شی؟
- شهلا: توام که بدت نمی آد یکی برات مسخره بازی در بیاره.
- امید: ما هم بچه فیروز بهرامیم دیگه.
- شهلا: حالا چه بهش بر می خوره.
- امید: نه بابا... ولی اخلاقش خیلی بهتر شده.
- شهلا: من گفتم تو باهات درست رفتار کن اگه ضرر کردی با من.
- امید: تو این پیرهنت رو می پوشی خیلی بهت میاد ها.
- شهلا: من از رنگش زیاد خوشم نیامد، فکر می کنم سنم بالاتر نشون می ده.
- امید: پیرهنت زرشکیه ستاره هم خیلی بهش میاد.
- شهلا: برا تولدش خریدم.
- امید: خیلی تنگ نیس برات؟
- شهلا: مدلش دیگه.
- امید: خوب خواهرها هوای همدیگرو دارین.
- شهلا: اگه ما نداشته باشیم کی داشته باشه؟
- امید: من خودم نوکرتم آبجی دریست، تو راهیم سوار نمی کنم.
- شهلا: امید، راستی دختر این سوپریه رو که می شناسی؟
- امید: همون رپ مخفیه؟

- شهبلا: رب مخفی؟
- شهبلا: همونی که زیر چادر شلوار لی می پوشه.
- شهبلا: فردا عقد کنونشونه. امروز اومده بود واسه آرایش. نمی دونی یه ریز داشت از پسره تعریف می کرد.
- امید: ببین کسی که این اوا خاک عالم رو بگیره، معلومه خودش چند مرده حلاجیه.
- شهبلا: ولی از پسره خیلی تعریف می کرد. منم یه جواری خوشحال شدم که داره ازدواج می کنه.
- امید: جفتشون گوزیدن به آب، ازدواج!!! ازدواج مال آدمای علاقه که از بیکاری در بیان نه واسه جماعت ما.
- شهبلا: بالاخره چی؟
- امید: تو دیگه چرا؟ همون یک دفه درس عبرت نشد؟
- شهبلا: قضیه اون کثافت فرق داشت. اون که انتخاب من نبود.
- امید: تو شانس آوردی که تونستی بعد دو سال خلاص شی، اونم بدون توله. انقدر آدمای گیر این تار عنکبوتی می افتن که هر چی دست و پا می زنی بیشتر می چسبن بهش. همین عباس... فکر می کنی داره زندگی می کنه؟ واسه چی دم به دیکه بکسل ماس؟
- شهبلا: خوب جدا شه.
- امید: نمی تونه. زنه سیریشه. با اون مهریه و خانواده عباس که طلاق و مٹ گناهه کبیره می دونن. اگه من گفتم حداقل با یه کسی حشر و نشر داشته باشه به خاطر اینکه یه خورده از اون فضا بیاد بیرون.
- شهبلا: یعنی چی؟ اون خودش رضایت می ده زنش با یه نفر دیگه باشه؟
- امید: گه می خوره زنش. اون نمی تونه عباس رو راضی نگه داره، به عباس چه؟
- شهبلا: من اصلاً قبول ندارم.
- امید: تو خودت اون دو سال راست و حسینی نمی خواستی با کسی حشر و نشر داشته باشی؟
- شهبلا: نه. من از این کثافت کاریا خوشم نمیاد. یا آدم با یه نفر هس یا با هیچ کس. از این مسخره بازی ها هم بدم میاد.
- امید: یه فیلمی چند وقت پیش دیدم، خیلی خفن بود. زنه با شوهرش رفته بود آفریقا. بعد زنه عاشق یه افسر انگلیسی شد. ببین هیچ کی مقصر نبود. هر سه تا شون عاشق بودن. آدم دلش برای هر سه تا شون آتیش می گرفت.
- شهبلا: آخرش چی شد؟
- امید: هیچی آخرش سه تا شون مردن.
- شهبلا: لطفاً شما از این فیلم های مثلث عشقی زیاد نبینین، من خیلی خوشم نمیاد. می فهمی؟
- امید: نوکرتم... سیگار داری؟
- شهبلا: یه چیزی بخون، می رم میارم.

(امید شروع به خواندن می کند. شهلا به اتاق می رود. امید از جیبش سیگاری در می آورد و بشکن زنان به سمت اتاق می رود.)

شهاب: با من چی کار داشتین؟  
شهلا: مزاحمت که نشدم؟  
شهاب: ها، نه.  
شهلا: چیزی شده؟  
شهاب: نه، نه.  
شهلا: راحت باش.  
شهاب: راحتم.  
شهلا: همیشه پات رو انقدر تکون میدی؟  
شهاب: نه، بعضی وقتا.  
شهلا: چیزی می خوری؟  
شهاب: ستاره کی میاد؟  
شهلا: گفتم که غروب.  
شهاب: می خواین بعداً پیام.  
شهلا: چرا؟  
شهاب: آخه باید برم خونه.  
شهلا: کارت دارم.  
شهاب: آخه...  
شهلا: چرا پات رو انقدر تکون میدی؟  
شهاب: می شه برم دستشوئی؟  
شهلا: خوب از اول می گفتمی.  
شهاب: مرسی.  
(به دستشویی می رود)  
شهاب: اینجا لامپ ندارین؟  
شهلا: لامپش سوخته. لای در رو یه خورده باز بذار.  
شهاب: نه، مرسی.  
شهلا: ....  
شهاب: اوف.

شهاب: چی شد؟ شهاب!!

شهاب: نیای تو.

شهاب: خوردی زمین؟

شهاب: نه نه، چیزی نیس.... نیای تو..... اینجا آب سرد ندارین؟

شهاب: آخ..... آب سرد و گرم جاش برعکسه.

شهاب: آخه این رو الان می گن؟!!!

شهاب: چیزی می خوای؟

شهاب: نه نه.

(شهاب بیرون می آید، سعی می کند خود را خونسرد نشان دهد)

شهاب: سوختی؟

شهاب: نه بابا!

شهاب: بشین.

شهاب: همینجوری راحتم.

شهاب: می خواستم راجع به ستاره باهات صحبت کنم.

شهاب: چرا تلفنی نگفتین؟

شهاب: اینجوری اشکال داره؟

شهاب: نه.

(شهاب تلاش می کند، سوزش و درد را مخفی کند.)

شهاب: ببین، می خواستم تو با ستاره صحبت کنی.

شهاب: راجع به چی؟

شهاب: این چند وقته رفتارش خیلی عوض شده. فکر می کنم حرف تو رو گوش می ده.

شهاب: ستاره؟... آب سرد دارین؟

شهاب: آره.....

(یک لیوان آب به او می دهد)

شهاب: مرسی، مگه چی شده؟

شهاب: این اواخر تا نصف شب بیداره، صُبا تا لنگ ظهر می خوابه، خیلیم سیگار می کشه.

شهاب: من یه دائی دارم یکی از دوستای خانومش، البته الان زنش نیس، قبلا بوده، بعداً جدا شدن، البته تقصیر دائیم نبود، خانومش خیلی چیز بود، چی می گن، از اونا که باید هفته ای سه دفه می رن آرایشگاه.....

شهاب: من می گم تو باهات حرف بزن، ببین چه شده؟

شهاب: خانم دائیم متولد دی بود کلاً دی ماهی ها.....

شهاب: یعنی همه متولدای دی اینجورین.....؟

شهاب: نه، نه...

شهاب: ببین این تازگیا با یه کسایی رفت و آمد پیدا کرده که...من نمی دونم از کجا اینا رو گیر میاره.

شهاب: مگه با کسای دیگه هم...؟

شهاب: مثلاً این فیلمیه؟

شهاب: اون که برا ستاره فیلم میاره.

شهاب: برا ستاره چیزای دیگه هم میاره.

شهاب: فکر نکنم.

شهاب: پس این زهر ماریا رو از کجا میاره؟

شهاب: میگه امید....

شهاب: غلط کرده.

شهاب: متولدای دی همشون اینجورین...

شهاب: تو از زیر زبونش بکش. باهاش حرف بزن، ببین چشه؟ تازگیا حتی تو کارای سالن هم نمی آد کمک بده.

شهاب: فکر نکنم؟

شهاب: چی رو؟

شهاب: حرفم رو گوش کنه.

شهاب: تو سعی ات رو بکن.

شهاب: نمی شه. می شه برم دستشوئی؟

(تاریکی. صداها را می شنویم):

شها: خوابی؟  
ستاره: نه.  
شها: بعد ظهر خوابیده بودی؟  
ستاره: خوابم نبرد.  
شها: زنگ زدم به مامان.  
ستاره: تو نمی تونی جلوی خودت رو بگیری؟  
شها: اون مادرمونه.  
ستاره: نه تا وقتی که با اون آشغال زندگی می کنه.  
شها: بازم با سهراب دعواش شده.  
ستاره: تقصیر خودشه. نگفت برای چی؟  
شها: سر شاهین، می گه چرا هر روز با قاسم خاله اینا میرن لب دریا؟  
ستاره: مامان اون بچه رو هم بدبخت می کنه.  
شها: خیلی اصرار می کرد چند روز بریم پیش شون. می گفت شاهین خیلی دلتنگی می کنه.  
ستاره: دیشب خواب دیدم رو تخت بیمارستانم. فقط بابا بالا سرم بود. مچ دستم رو گرفته بود و محکم فشار می داد. هی می خواستم باهاش حرف بزنم، نمی تونستم. انگار لال شده بودم. اینقدر مچ دستم رو محکم گرفته بود، وقتی که بیدار شدم هنوز مچم درد می کرد.  
شها: خیلی وقته نرفتیم سر خاکش.  
ستاره: اصلا باهام حرف نزد. فقط نیگام می کرد. چشاش پر اشک بود.  
شها: دلم براش تنگ شده.  
ستاره: یادته وقتی که می خواستیم بیایم تهران سر خاکش گریه کردیم؟  
شها: اون شب مامان کلی لوست کرد.  
ستاره: مٹ بچه گیا.  
شها: وقتی می خواست وادارت کنه بخوابی برات لالایی می خوند.  
ستاره: شها تو بلدی لالایی بخونی؟  
شها: بچه شدی؟  
ستاره: بخون.

شهلا:

لالا، لالا، گل پونه، بابات رفته نگیر پونه، لالالا، گل لاله، مامان رفته خونه خاله. تو هم یه روز  
بزرگ می شی، خودت می ری خونه خاله، لالالا.....

(ستاره با تلفن صحبت می کند. صدای شهاب را می شنویم):

شهاب: کسایی که گوشای کوچولو دارن اینجورین.  
ستاره: یعنی هر کس گوشش کوچیکه فضوله؟  
شهاب: اگه یه خورده هم عقب باشه.  
ستاره: خوب حالا چی؟  
شهاب: من زیاد فضول نیستم.  
ستاره: از گوشات معلومه.  
شهاب: ولی حس ششمم خیلی قویه.  
ستاره: شاید، آره خب. حالا دو ساعت آسمون ریسمون کردی واسه همین؟  
شهاب: نه.  
ستاره: بگو دیگه.  
شهاب: ببین.  
ستاره: ها؟  
شهاب: می خواستم بگم دیگه نمی تونم ببینمت.  
ستاره: خبری شده؟  
شهاب: نه.  
ستاره: چرا یه چیزی هس.  
شهاب: چیزی نشده.  
ستاره: به خاطر همین گفتم باهات کار خیلی واجب دارم؟  
شهاب: من دیگه نمی تونم.  
ستاره: چرا؟  
شهاب: من و تو با هم خیلی فرق داریم.  
ستاره: مگه قراره نداشته باشیم؟  
شهاب: دیگه باید قطع بشه.  
ستاره: چرا آخه؟ یه چیزی شده، تو چرا نمی خوای بگی؟  
شهاب: چیز خاصی نیس. فکر می کنم همین جا باید تمومش کنیم.  
ستاره: الان؟

- شهاب: پس کی؟
- ستاره: آخه....
- شهاب: من به این نتیجه رسیدم که «دارما»ی ما با هم فرق داره.
- ستاره: دارما؟
- شهاب: آره، یعنی... بین اوشو می گه هر آدمی یه دارما داره، یعنی چیزی که دنبالشه. هدف و مقصدی که می خواد بهش برسه، هر کسی یه دارما داره.
- ستاره: حالا هدفای ما مگه چه فرقی داره؟
- شهاب: من خواستم چند دفه بهت بگم ولی شک داشتم. تا دیروز که اون قضیه رضا رو گفتی.
- ستاره: خوب رضا هم یه دوسته مٹ تو.
- شهاب: ولی من فقط با تو دوستم، به کس دیگه فکر نمی کنم.
- ستاره: رابطه اون با تو فرق داره. اون فیلم میاره. بعضی وقتا هم یه چیزی میاره با هم می خوریم، همین.
- شهاب: فقط همین؟
- ستاره: تو به من شک داری؟
- شهاب: ولش کن.
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: هیچی.
- ستاره: بگو.
- شهاب: ببین من تحقیق کردم. نمی دونم تو چه جور می تونی با یه همچین آدمی....ولش کن..
- ستاره: بگو چه جور آدمی؟
- شهاب: یعنی نمی دونی؟
- ستاره: چی رو؟
- شهاب: یعنی تو نمی دونی واسه چی زیر ابروش رو بر می داره؟
- ستاره: رضا؟
- شهاب: آره.
- ستاره: دوست داره، اتفاقاً من خوشم میاد. با مزه اس.
- شهاب: موهاش هم بامزه اس؟
- ستاره: خب دوست داره رنگ کنه. بین اون یه جورایی افکار خاصی داره. حالا اگه خیلیا خوششون نمید این باید چه کار کنه؟
- شهاب: هیچی، مشکل از منه. من بعضی چیزا رو نمی تونم هضم کنم.
- ستاره: حالا فقط مشکل رضاس؟
- شهاب: نه، مشکل منم.
- ستاره: ببین من قراره رابطه ام رو تا چند وقت دیگه باهاش قطع کنم.

- شهاب: قطع کنی؟ هه....
- ستاره: منظورت چیه؟
- شهاب: هیچی.
- (ستاره در حال صحبت کردن به اتاق می رود. نور گوشه ای از صحنه را روشن می کند. تصویر شهاب را نیز می بینیم. او با موبایلش حرف می زند. صدای ستاره را از اتاق می شنویم):
- ستاره: یعنی چی؟ تو یه جوری می گی انگار من مشکل دارم.
- شهاب: نه. من مشکل دارم.
- ستاره: خوب معلومه.
- شهاب: بس کن.
- ستاره: من بس کنم؟ شماها فقط می تونید به آدم تهمت بزنین. با آبروی آدم بازی کنین.
- شهاب: آبرو!!!! از یه چیزی بگو که داشته باشی.
- ستاره: تو چی داری؟
- شهاب: اونقدر عقل دارم که به تو باج ندم.
- ستاره: تو چه باجی به من دادی؟ چیکار کردی واسم که الان این جوری حرف می زنی؟
- شهاب: هیچ کار نکردم؟
- ستاره: آره که نکردی، فکر کردی من بچه ام؟
- شهاب: می دونستم اونقدر پررویی که طلب کار می شی.
- ستاره: فکر کردی به یه آدمی مٹ تو باید بدهکارم بشم؟
- شهاب: من با تو اونقدر صادقانه رفتار کردم، اونوقت تو هر کاری خواستی کردی.
- ستاره: صادقانه؟ اینکه مٹ مداد تراشیده سیخ سیخ می اومدی گرگم به هوا بازی می کردی و خاله خاله بازی راه می انداختی و ادا اطواری خیلی حالیمونه رو در می آوردی، به این می گن صداقت، کدو حلوایی!!!؟؟؟
- شهاب: بهتر از اینه که هفته ای با یه نفر باشم.
- ستاره: دهنتم رو ببند.
- شهاب: اگه منم خودمم روزی یه دفه می تراشیدم که تیز شم مٹ خیلیای دیگه....
- ستاره: خفه شو.
- شهاب: چرا داد می زنی؟
- ستاره: می خوام داد بزنم. به تو چه ربطی داره؟
- شهاب: واسه تو که این چیزا مهم نیس.
- ستاره: واسه تو خیلی مهمه!؟
- شهاب: اگه نبود اینا رو بهت نمی گفتم، می داشتم تو همین منجلااب دس و پا بزنی.
- ستاره: لجن تویی که به این راحتی به دیگران تهمت می زنی. دیگه نمی خوام ریختت رو ببینم.
- شهاب: برو بابا.

ستاره: گمشو کثافت.  
شهاب: حرفات یادت باشه.  
ستاره: خفه شو.

- شهلا: نگفته بودم این عوضی دیگه نیاد اینجا؟
- ستاره: امید؟
- شهلا: نه، رضا.
- ستاره: کی؟
- شهلا: دیروز نیومده بود؟
- ستاره: نه.
- شهلا: پس اون پیتزاها رو کی آورده بود؟
- ستاره: پیتزا؟
- شهلا: جعبه اش تو سطل آشغالی بود.
- ستاره: خوب چی شده حالا؟
- شهلا: می دونی زن این سوپریه راجع بهش چی می گه؟
- ستاره: کلانتر محله؟
- شهلا: اگه این کلانترها هم نباشن که اینها همه جا رو به کثافت می کشن.
- ستاره: بدم میاد از این خاله زنک بازیا.
- شهلا: تو نمی گی این چرا این ریختی می گرده؟
- ستاره: من با ریختش چی کار دارم؟
- شهلا: با امید چیزی کشیدین؟
- ستاره: نه.
- شهلا: پس چرا چشات قرمز شده؟
- ستاره: من... شاید به خاطر سیگاره.
- شهلا: امید کی اومده بود اینجا؟
- ستاره: بعد از ظهر.
- شهلا: می دونم، ساعت چند؟
- ستاره: ساعتش یادم نیست. فیلم رو داد. با هم نگاه کردیم. گفت من کار دارم باید برم.
- شهلا: کی رفت؟
- ستاره: شیش، هفت بود.
- شهلا: نگفت کجا می ره؟
- ستاره: مگه قرار نداشتین؟

- شاهلا: چرا گفت کار دارم نمی تونم پیام دنبالت.
- ستاره: با آژانس اومدی؟
- شاهلا: آره.
- ستاره: می خوام یه چیزی درست کنم؟
- شاهلا: نه، تو بعدازظهر جایی رفتی؟
- ستاره: نه، گفتم که خونه بودم.
- شاهلا: امید چیزی نگفت؟
- ستاره: راجع به چی؟
- شاهلا: کلاً.
- ستاره: هیچی. تو کف فیلم بود، اخلاقش رو که می دونی.
- شاهلا: تا آخرش رو با هم دیدین؟
- ستاره: آره. امشب خودت بشین ببین. خیلی با هاله.
- شاهلا: قرار بود با هم ببینیم.
- ستاره: دیگه بعدازظهر بیکار بودیم گفتیم ببینیم....
- شاهلا: امید گفت بیکاره؟
- ستاره: نه، گفت کار داره. من گفتم فیلم رو دیدی برو. بعضی جاهاش رو هم با هم زدیم جلو.
- شاهلا: تو لباسات رو عوض کرده بودی؟
- ستاره: چطور؟
- شاهلا: این پیرهن زرشکیه رو تخته.
- ستاره: آره پوشیدم با این دامن بینم بهم میاد؟
- شاهلا: مگه نمی خواستی بری پیش اردلان.
- ستاره: نه، اردلان امروز بیمارستان بود. می دونی این چرا انقدر داره لاغر می شه؟
- شاهلا: نه؟
- ستاره: بیچاره کلیه هاش رو از دست داده. اینا وقتی اینجوری می شن، بدبختا دیگه نمی تونن هیچی بخورن، گوشت قرمز، پروتئین....توی این گرما آور می پوشه. می گفت ماهی یه دفه میره دیالیز. خیلی ناجوره ها، هر آدمی مریضیش رو بگیره، دیگه نمی تونه قرص بخوره به خاطر دفع کلیه هاش. خیلی دلم براش می سوزه. کاش می تونست یه کلیه پیوند بزنه. خیلی ماهه. می گم. ا ما رو هم صدا کن بی معرفت، تک خوری می کنی یه ژینگول هم به ما بده. شاهلا داری گریه می کنی؟ چیه؟ ها؟ چی شده؟
- شاهلا: هیچی.
- ستاره: چی شده؟ به خاطر امیده؟ نیومد دنبالت؟
- شاهلا: .....
- ستاره: می خوام زنگ بزنم بهش؟

شهلا:

خفه شو.

ستاره:

ا... تو چت شده؟ واسه چی این پیرهن رو اینجوری کردی؟ شهلا تو رو خدا بگو چی شده؟ به  
خدا ما فقط داشتیم.....

- ستاره: اردلان اینا چیه؟  
(دسته گلی در دست دارد)
- اردلان: دیروز پشت چراغ قرمز یه دختر بچه بهم اصرار کرد، مجبور شدم بخرم.  
ستاره: فقط به خاطر اینکه اصرار کرد؟
- اردلان: نه، راستش رو بخوای دلم براش سوخت. خوشت میاد؟  
ستاره: نه.
- اردلان: طوری شده؟  
ستاره: نگران توام.
- اردلان: نگران من؟  
ستاره: خبری نشد؟ از بانک کلیه.
- اردلان: هنوز هیچی.  
ستاره: نمی دونن وضعیت چه جوریه؟
- اردلان: یه کسایی اونجا تو نوبتن که آدم خجالت می کشه.  
ستاره: چه فرقی داره تو هم یکی از اونا.
- اردلان: من عمرم رو کردم.  
ستاره: داری خودت رو لوس می کنی؟
- اردلان: مَث بچه ها...  
ستاره: پیرمردا هم بعضی وقتا عین بچه ها می شن.
- اردلان: پیرمرد خودتی پدر سوخته..  
ستاره: دیدی گفتم... چیزی می خوری برات بیارم؟
- اردلان: نه.  
ستاره: آخه اینجوری که نمی شه.
- اردلان: تو هم داری ادای پیرزنای غُرغُرُو رو در میاری آ.  
ستاره: امروز منم باهات میام.
- اردلان: برای چی؟  
ستاره: کاردارم.
- اردلان: چی کار؟  
ستاره: می خوام سرو صدا راه بندازم.

- اردلان: چی؟
- ستاره: شوخی کردم. می خوام آزمایش بدم ببینم می تونم یکی از کلیه هام رو بهت قالب کنم.
- اردلان: نمی شه.
- ستاره: چون سیگار می کشم، می ترسی؟
- اردلان: نه نمی ترسم.
- ستاره: پس چی؟
- اردلان: چرا تو؟
- ستاره: کسی بهتر از من سراغ داری؟
- اردلان: (می خندد) نه.
- ستاره: قول می دی؟
- اردلان: تا ببینیم چی می شه..
- ستاره: قول بده پیرمرد. قول؟
- اردلان: قول. اون چیه؟
- ستاره: آلبوم عکسهای بچگیه، آوردم ببینی.
- (آلبوم را به اردلان می دهد)
- اردلان: این توئی؟
- ستاره: آره.
- اردلان: چه با مزه!!!
- ستاره: این باغ خونمونه. اینجا بابام هنوز زنده بود.
- اردلان: اینجا چند سالت بود؟
- ستاره: هفت سال.
- اردلان: اینم مادرته؟
- ستاره: توی این عکس هنوز سی و پنج سالش هم نبود. بعد از فوت بابامه...
- اردلان: چقدر دار و درخت. این عکس دسته جمعی تون رو چرا خط خطی کردی؟
- ستاره: ولش کن کثافت.
- اردلان: شوهر مادرته؟
- ستاره: آره.
- اردلان: اسمش چی بود؟
- ستاره: سهراب.
- اردلان: به قیافه اش نمیاد آدم حرومزاده ای باشه.
- ستاره: مرتیکه مفنگی همه امون رو بدبخت کرد.
- اردلان: چطور؟

ستاره:

بعد از فوت بابام شهلا می رفت برگای درختا رو بو می کرد، من اون وقتا نمی فهمیدم چرا این کارو می کنه. بعدا بهم گفت درختا بوی بابا رو می ده. هنوز دوسال نگذشته بود که سر و کله سهراب پیدا شد. بعد از ازدواج با مامانم ما رو به هر بهونه ای کتک می زد. یه ماه از عید رد نشده بود که واسه شهلا یه خواستگار آورد. مامان خیلی اصرار کرد تا شهلا قبول کنه. اما بعد از یه سال فهمیدیم مرتیکه یه زن و دو تا بچه تو نوشهر داره. تا یه سال جنگ و دعوا داشتیم. فحشای سهراب به من، به مامان، به شهلا. هنوز عربده هاش تو گوشمه. یادمه یه روز دو تا شمع از امامزاده دزدیدم، آوردم توی انبار روشن کردم تا تموم بشه. واسه شهلا دعا می کردم که بتونه خلاص شه. هر وقت دلم می گرفت می رفتم تو انبار رو پرتغالا دراز می کشیدم و به راه رفتنشون روی ردیفای بلوک نگاه می کردم. کاش می شد در انباری رو از تو کلید کرد.

اردلان: تنهایی رو دوست داشتی؟

ستاره: وقتی با مورچه ها بودم دوست نداشتم هیچکس دیگه ای بیاد.

اردلان: نمی ترسیدی؟

ستاره: شبا که تنها می شدم سعی می کردم که به صدای ستاره ها گوش بدم. مادر بزرگم می گفت شبی که یه دختر عروس می شه، ستاره ها براش آواز می خونن. تو فکر می کنی که واقعا می خونن؟

اردلان: مادر بزرگا هیچ وقت دروغ نمی گن.

ستاره: مادر بزرگت رو دوست داشتی؟

اردلان: عاشق لالایی هاش بودم.

ستاره: اردلان. واسه چی اون شبا ستاره ها برام آواز نخوندن؟

(امید روی صندلی ضرب گرفته است و آواز می خواند)

- شها: نزن.  
امید: باشه، نمی زنم. لالالای لای لالای لالا...  
شها: امید.  
امید: اخمات رو وا کن. لالالای لای لالای لالا. عینک بهت میاد. لالالای لای لالای لالا. بعد یه هفته اومدم که ببینمت.  
شها: نگفته بودم نیا.  
امید: حالا که اومدیم تحویل بگیر. چیه حالا؟  
شها: صدات رو ببر، حوصله ندارم.  
امید: ای بابا، ندارم، نمی شه، نمی خوام.  
شها: امید.  
امید: جون.  
شها: باز چیزی کشیدی؟  
امید: آره دستگیره رو.  
(می خندد)  
شها: یه تیکه کره بذار تو دهنه.  
امید: تو هر موقع بی حوصله میشی کره به خورد مردم می دی؟  
شها: گفته بودم نیا، نگفته بودم؟  
امید: بابا به هوای فیلم های ستاره اومدم، اون که گناه نداره، ما زدیم به تیپ هم.  
شها: یه دفعه دیگه ببینم فیلم بیاری واسه این من، می دونم و تو.  
امید: چیه آخه؟ چی شده؟  
شها: هیچی، حرف نزن.  
امید: تو اصلاً اینجوری نبودیا. قبلاً اخلاقت بهتر بود.  
شها: سرم رو خوردی.  
امید: خوشمزه بود لابد.  
(می خندد)  
شها: تو روحت.  
امید: دخترا از این اداها زیاد در میارن. ولی تو که جوون بیست ساله نیستی.

شهِلا:	خفه شو.
امید:	چته؟
شهِلا:	می گم حرف نزن.
امید:	ا...!
شهِلا:	زهر مار.
امید:	تو پاک آب روغن قاطی کردی ها؟
شهِلا:	آره نمی خوام ببینمت. به کی بگم؟
امید:	چته بابا؟ الکی سر و صدا می کنی؟
شهِلا:	الکی؟ تو خجالت نمی کنی؟
امید:	واسه چی؟
شهِلا:	چه جوری می تونی تو روی من نگاه کنی؟
امید:	چیکار کردم مگه؟
شهِلا:	کاری نکردی. نذار دهنم باز شه؟
امید:	بسه دیگه. حالا ما هیچی نمی گیم.
شهِلا:	اگه بخوای بگی چه غلطی می کنی؟
امید:	ببین. من خودم آخر لات بازیم، تو دیگه واسه ما اِفه نیا.
شهِلا:	فکر کردی. تو هنوز نمی دونی مسجد جای این کارا نیس.
امید:	نکنه تو و خواهرت خیلی ام مسجد بُرو ایین.
شهِلا:	من اعتقادای خودم رو به صد تا مِث توی کثافت نمی فروشم. اگه فکر کردی با زبون بازی یه
امید:	کسی مِث من رو می تونی خام کنی کور خوندی.
امید:	جمع اش کن، حالا ما لی لی به لالات گذاشتیم، فکر کردی چه خبره؟ تقصیر منه که اِنقد بهت
شهِلا:	رو دادم که حالا آسترشم می خوای!
شهِلا:	دفعه آخرت باشه که پات رو توی این خونه می زاری و اسم ماها رو می یاری.
امید:	واسه چی ستاره رو به دم خودت می چسبونی؟ اون به تو چه؟
شهِلا:	خفه شو اسمش هم نیار.
امید:	ببین. یه بار دیگه چرت و پرت بگی من می دونم و تو. انگار قیم همه شده؟
شهِلا:	قیمی بهتر از هرزگیه بی شرف.
امید:	زیپت ات رو بکش.
شهِلا:	اگه نکشم چکار می کنی؟
امید:	کاری می کنم که تا عمر داری یادت نره.

(شهِلا سیلی به امید می زند. امید غافگیر شده است. میبھوت به سمت شهِلا می رود. شهِلا از روی اوپن آشپزخانه چاقویی بر می دارد و رو به او می ایستد. امید سرش را پائین می اندازد و از در خارج می شود.)

(اردلان روی صندلی نشسته است و برگه آزمایش را پاره می کند).

- اردلان: درست می شه.  
ستاره: این چیزی نیس که درست بشه.  
اردلان: اُنقدر ناامید نباش.  
ستاره: چرا الان؟ چرا وقتی که فکر می کردم همه چیز داره خوب پیش میره؟  
اردلان: خیلی چیزا دست آدم نیس.  
ستاره: این به من ربط داره؟  
اردلان: مگه خودت خواستی؟  
ستاره: باید به اینجاش فکر می کردم.  
اردلان: این یه اتفاقه.  
ستاره: تموم زندگی من پُره از اتفاقه.  
اردلان: تو تقصیری نداری.  
ستاره: پس من دارم تقاص کارام رو پس می دم؟  
اردلان: دنیا این شکلی نیس که تو می گی.  
ستاره: کاش آدم یه دفه ای می مرد و راحت می شد.  
اردلان: صبوری کن. هنوز که چیزی نشده.  
ستاره: دیگه می خواستی چی بشه؟  
اردلان: دنیا رو چه دیدی، تا اون موقع یه علاجی پیدا می شه.  
ستاره: هیچ علاجی براش پیدا نمی شه.  
اردلان: علم خیلی کارا می کنه.  
ستاره: ولی این ایدزه، هیچ کاریش نمی تون بکنن. تو هم خوب می دونی. پس سعی نکن مَث بچه ها باهام رفتار کنی.  
اردلان: چرا فکر می کنی مَث بچه ها باهات رفتار می کنم؟  
ستاره: خودت می دونی از ترحم بدم میاد.  
اردلان: یعنی علاقه من از رو ترحمه؟  
ستاره: نه، ولی تو این شرایط دوست ندارم کسی....  
اردلان: ما با هم کلی قرار داشتیم.  
ستاره: آخه.  
اردلان: هنوز، سر حرفت هستی؟

- ستاره: ولی؟
- اردلان: می خوام بهم قول بدی.
- ستاره: الان وضعیت من دیگه فرق می کنه.
- اردلان: می خوام بهم یه قولی بدی. بهم نه نگو.
- ستاره: تو اولین کسی هستی که فقط دوست داشتم نه چیز دیگه.
- اردلان: واقعاً من رو دوست داری؟
- ستاره: خودت خوب می دونی.
- اردلان: پس بهم نه نگو.
- ستاره: راجع به چی؟
- اردلان: بهم قول بده.
- ستاره: حرفت رو بزن.
- اردلان: من تصمیم رو گرفتم.
- ستاره: چه تصمیمی؟
- اردلان: من...
- ستاره: چیزی شده؟
- اردلان: می خوام با هم زندگی کنیم. دوتائی.
- ستاره: الان، تو این وضعیت؟
- اردلان: آره این بهترین موقع اس.
- ستاره: واسه چی توی این شرایط؟ واسه چی قبل از آزمایش نگفتی؟
- اردلان: این درست ترین تصمیمیه که تا حالا گرفتم.
- ستاره: تو فقط می خوای به من یه لطفی کرده باشی.
- اردلان: من ازت خواهش می کنم قبول کن. خواهش می کنم.
- اردلان: ستاره.....ستاره....وایستا.

(ستاره خارج می شود)

(تاریکی. تنها صداها را می شنویم):

اردلان: آخه چه جوری این کارو کرد؟  
شهلا: با تیغ.  
اردلان: حالش چطوره؟  
شهلا: پرستار می گفت کاش مرده بود. راحت می شد.  
اردلان: خیلی خون ازش رفته؟  
شهلا: وقتی رسیدم هنوز از رگای مچش خون می زد بیرون، خون و آب کف سرامیک های حموم و سرخ کرده بود.  
اردلان: چرا باید اینجوری بشه؟  
شهلا: همیشه تنهایی تصمیم می گیره.  
اردلان: می شه دیدش؟  
شهلا: ایزولش کردن؟  
اردلان: باهاش حرف زدی؟  
شهلا: یه کمی. گفت این نوشته ها رو بدم به شما.

(نور می آید. صحنه خالی است. صدای ستاره را می شنویم):

صدای ستاره: چراغ قرمز، چهار راه پر هیاهو، من دخترک گل فروشی را می بینم که چشمانش محبت آرزو می کند، دخترک گلی می داد و حقارت می گرفت، چراغ سبز شد، گل فروش چشم در چشم سگی در ماشین، سگ غرق در نوازش صاحب، دخترک با خود گفت: «ای کاش ... ای کاش ...»

پایان

زمستان هشتاد و چهار و تابستان هشتاد و پنج